

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث ما در جلسات گذشته به اینجا رسید که، ابعاد وجودی انسان را مورد بررسی قرار دادیم و قسمتهایی که در وجود انسان وجود داشت بررسی کردیم، دیدیم که نهایتاً ما برای وصول به بهشت با این مقدار امکانات در دنیا، موفق نمی شویم. یک بهشت اختیاری داریم که نهایتاً در قیامت و بعد از مردن، شفاعت شامل همه انساها که دارای حسن انتخاب هستند، می شود. یک بهشت غیر اختیاری است که در اختیار تام ما نیست، جهنم آن و بهشت آن غیر اختیاری و جبری است و همه انسانها باید از این بهشت عبور کنند، فرق این بهشت با آن بهشت در این است که در این بهشت و جهنم انسان ها از آن عبور می کنند ولی آن جهنمی که در قیامت شامل می شود کسانی را که سوء انتخاب دارند، باقی است و در آن خالد و جاودان هستند و عذابش، عذاب الیم است. ولی این جهنم یک جهنم عبوری است نه قراری. ممر و عبورگاه و معبر است نه قرارگاه و مقر. «الدنيا دارُ ممرٍ لا دارُ مقرٍ» بهشت و جهنمش همین طور است. در دنیا اگر کسی وارد در جهنم شد، که همه می شوند، «إن منكم أئلاً واردوها» این جهنم پل و عبورگاه و وسیله است. در حقیقت و به یک معنا می توانیم بگوئیم که جهنم خود ما نیست که ما انتخاب کرده باشیم آن را. جهنم اختیاری جهنمی است که تا کسی نخواهد وارد آن نمی شود، اما این جهنم یک ظاهری از جهنم دارد و الا باطنش معبد است و بل و عبورگاه است و خیلی هم خوب و مفید و لازم است. تا از این جهنم عبور نکنی به آن بهشت جاویدان همیشگی نمی رسی، به آن بهشت دنیایی نمی رسی. این جهنم بین راهی است، باید از هفت خوان رستم بگذری که اینها فشار و زحمت دارد و مکروهاتی است که انسان را رشد می دهد. «إن مع العسر يسراً» همراه با این جهنم یسر هم هست اما همراه با آن جهنم نهایی که اختیاری محض انسان است، یسر و خوشی و راحتی در کار نیست. اما در این جهنم خوشی و راحتی در کنار عذاب هست، چه راحتی دنیایی، چه راحتی معنوی؛ یعنی اینجور نیست که دنیا یک جهنم سوزان الیم و دردناک محض باشد، بلکه محض نیست و رنجهایش، رنجهایی نیست که انسان راه نجاتی از آنها پیدا نکند ولو موقتی، گاهی می آید و گاهی می رود، کم می شود و زیاد می شود. اینقدری درجه عذابش بالا نیست که کم و زیاد نشود، پس دوتا جهنم و دو تا بهشت داریم. آن بهشتی که از ما خواسته اند از آن جهنم عبور کنید و به آرامش و آسایش برسید، در عین حالی که بدنتان در دنیاست و دنیا زندان است و رنج دارد و مکروه و مصیبت و محرومیت دارد. شما آزاد و راحت باشید و اسیر و دلتنگ نباشید. در عین اینکه دنیا جای غم است، خوشحال باشید. این امکان ندارد مگر اینکه انسان حساب خودش را از این دنیا جدا کند. اگر اینکار را کردی حوادث و محرومیتها و مکاره دنیا آسیبی نمی زند، چون شما نیستی بلکه جسم و بدن و مرکب و بعد مادی شماست. ثروت شما کم یا زیاد شود به شما آسیبی نمی رسد، نه از کم شدنش ناراحت می شوی و نه از زیادش خوشحال نمی شوی، چون خودت نمی دانی و مال شما نیست. یک چیزی، یک حسابی، آن هم اعتباری، چون ثروت یک مسأله اعتباری است در دنیا، حالا اگر واقعی باشد، مثلاً غذای لذیذی خوردی خوشحال نمی شوی، اگر دیدی و نتونستی بخوری، ناراحت نمی شوی، با اینکه یک لذت واقعی است، البته لذات خیالی هم به بعد قوه خیال انسان می رسد و آن هم دروغ نیست و همه اش واقعی است، فقط این محسوس است و آن نیست، این خیالی نیست و آن خیالی است. اینکه یک کسی ثروتش چه قدر باشد ولی استفاده ای نکرده باشد، صرفاً فکر کند اینقدر مال دارد، کیف کرده، این لذت واقعی است اما از خیال برده نه از خود ثروت، گاهی از خرج کردن پول لذت می برد و چیزهایی می خرد و بهره می برد، لذت واقعی است و منشأش هم واقعی است و خیال نیست. اینکه گاهی گفته می شود لذت خیالی و یا واقعی است، منظور منشأ لذت است که خیالی است یا واقعی. اما در کل اینکه انسان به اینجا می رسد که لذت خودش نیست اینها، طی بحثهای گذشته به این نتیجه رسیدیم که من ما غیر از اینهاست و حقیقت ما غیر اینهاست. علی القاعده باید اینجور شود که اگر نعمتی از او گرفته شود، غمگین نشود یا از گرفته شدنش ترسناک و نگران نشود و اگر نعمتی داده شد ذوق و شوق نکند و خیلی به وجد نیاید. اما ما الان وقتی به خودمان نگاه می کنیم، می بینیم که با وجود اینکه تمام این معارف را داریم و دنیا و خدا و خودمان و واقعیات عالم را شناختیم و خودمان را پیدا کردیم و فهمیدیم که ما این لباس نیستیم و ارزش ما به مال ما نیست و صورت ما باسیرت ما فرق دارد و ارزش ما به سیرت و باطن و خود واقعی ماست. اما وقتی با دنیا مواجه می شویم، می بینیم که هردو تأثیرگذاری

در ماست، وقتی نعمتی گرفته می شود غمگین و نگران می شویم و وقتی نعمتی داده می شود چنان خوشحال می شویم که خودمان را گم می کنیم و از آن نعمت به گونه ای استفاده می کنیم که شایسته نیست، چه قدر نعمتها در اختیار ماست که از آنها به نحوه صحیح و درست استفاده نمی کنیم. مشکل کجاست؟ نعمتهایی در اختیار ما بوده، هست و هنوز گرفته نشده و ما از وجود آنها غافلیم و توجه نداریم، که این ابزار و وسیله ای هست و اگر دید ما به دنیا وسیله ای شد، از آن باید در جهت رشدمان استفاده کنیم. در جهت رشد و کمال و رسیدن به بهشت و سعادت و مقام و درجه اطمینان به نفس که غرق در لذت باشیم، چه قدری از آنها استفاده کردیم؟ و چه قدر در جهت عکسش استفاده کردیم؟ دقت کنید که گم شدن در نعمت یعنی چه؟ تمام مشکلات ما اینجاست و ما باید راه حلی برای این مشکل پیدا کنیم تا معنای بهشت در دنیا معلوم شود، تا ببینیم چه کسی در بهشت است و چه کسی در جهنم است در دنیا و خبر ندارد، تا تقی به توقی بخورد و این نعمت مثلاً جمال و زیبایی با یک تب از دست برود، با یک اسید پاشیدن در یک لحظه، تمام اموال دنیا را یک شب دزد میبرد، بعد متوجه می شود مثل اینکه این انسان اصلاً از خودش چیزی نداشت و تکیه گاه قلبی اش از او گرفته شد و مثل اینکه به جایی بند نیست و دنیایی که اینقدر برایش شیرین و زیبا و لذت بخش و امیدوار کننده بود، یک مرتبه تبدیل می شود به جهنم و جای سخت و ناامید کننده، در عرض یک شب یا یک لحظه، از این رو به آن رو می شود. چه شد؟ این ارتباط و بستگی انسان به عالم دنیا و نعمات دنیا که بگیرند یا بدهند، انسان عوض می شود. بعضی از خانم ها را می بینی انگار زن نیستند، حجاب درستی ندارند، صورتشان، صورت لطیف زنانه نیست، رویش باز است و مردها نگاه می کنند، انگار نه انگار که زن است و اصلاً برای نعمت خدایی اش حسابی باز نمی کند، غافل است از نعمتی که دارد، غافل است از اینکه زن است و لطافت دارد و با چهره مردانه فرق دارد و باید برای آن ارزش قائل باشد و حفظش کند، وظیفه ای در قبال این پیدا می کند که عمل نمی کند چون اصلاً خودش را پیدا نکرده که ارزشش و شخصیتش به رنگ و لعاب چهره اش نیست، به مو و رنگ مو نیست، یا اگر پیدا کرده، از وجود این نعمت غافل است که خدا چنین نعمتی بهش داده که باید مراقبت کند. وقتی از ما نعمتی گرفته می شود تازه معلوم می شود چه مقدار تکیه گاه قلبی مان به آن بوده. تا وقتی گرفته نشده متوجه نیستیم؛ چه می شود که انسان این وضعیت را پیدا می کند و چه باید بکند؟ می داند، خودشناسی آمده، اما در عین حال می بینیم که باز هم مشکل داریم و کارمان لنگ است. سرش این است که کسانی که مراحل خودشناسی را طی کردند و خودشان را پیدا کردند، واقعاً فهمیده اند که من این ظاهر نیستم و سیرت من با صورت من متفاوت است. واقعاً به این نتیجه رسیده اما رعایت نمی کند. اما در موارد مختلف که مواقع امتحان الهی است، در امتحان سربلند بیرون نمی آید. امتحان الهی آنجایی است که نعمتی گرفته شود یا داده شود. نعمتی گرفته شود به هم می ریزیم و نعمتی داده شود خودمان را گم می کنیم، ثروت بدهند و لخرجی و اصراف می کنیم و جایی که نباید خرج می کنیم. زیبایی بدهند، در مسیر حرام خرج می کنیم، می دانی که تو این نیستی اما باز هم مشکل حل نشد و همه اینها برای ما جهنم درست می کند و مصیبت درست می کند. چون وقتی نعمت گرفته شود مصیبت می شود و اگر نعمت دادند، خودت را گم می کنی. کسی که گم است در اوج مصیبت و بدبختی و بیچاره گی است. وابستگی و دلبستگی انسان را بیچاره می کند. اوایلش یک لذتهایی می برد، کم کم لذت هم نمی برد. اوایل از شنیدن برخی موسیقی ها لذت می برد ولی به محض اینکه به این صدا دلبسته شوی، کسی که دلبسته شده به چیزی نمی تواند جدا شود و دلبستگی و وابستگی بیشتر و عمیق تر می شود، به جایی می رسد که دیگر نمی تواند گوش نکند. اوایل دلت می خواست گوش می کرد و نمی خواست گوش نمی کرد؛ اما حالا معتاد شده، اگر گوش نکند رنج می برد و حالا گوش می کند که رنج نبرد اما اول گوش می کرد که لذت ببرد. همه چیزها در دنیا همین است. شما به هر چیزی دلبستگی پیدا بکنی، البته بعضی چیزها خودش جاذبه و کشش دارد و بعضی چیزها هست که شما داری به سمتش می روی، مواد مخدر اینطور است که وقتی یک قدم به سمتش برداشتی، ۱۰ قدم شما را می کشد و موسیقی اینطور است. مثل دریا که یک قدم می روی درون، شما را می کشد توی خودش، مثل گرداب می ماند. به محض اینکه به آن نزدیک شوی، شما را می برد توی خودش و دست شما نیست، اینجاها دیگر صحبت دلبستگی نیست بلکه وابستگی است و بیقراری شدید می شود که وابستگی کاذب ایجاد می کند. برخی وابستگی ها صادق است مثل غذا خوردن که به آن نیاز داریم و نیاز صادق هست و نمی شود غذا نخورد و عمومی است و همه بدنها نیاز به غذا و خواب و ... اما نیازهایی است که کاذب است و می توانستی بدون آن نیاز و وابستگی زندگی کنی، مثلاً میشد که موسیقی گوش نکنی و به نیازهایی یک چیزی اضافه کردی، حالا که همانطور که غذا می خوری باید موسیقی گوش کنی و نیاز کاذب درست کردی. نیاز کاذبی است که می گیرد تو را، جذب می کند و به راحتی از دستش رهایی نداری، مثل مواد مخدر. اگر کسی واقعاً نیاز صادق داشته باشد، مسأله دیگر است. خیلی از این داروهایی که ما مصرف می کنیم ممکن است مواد مخدر هم داشته باشد درونش، که دکتر تجویز کرده و نیاز صادق است، حالا یا کوتاهی کرده در جایی و یا ضیافت بوده و نیاز پیدا کرده. باز هم جایگاه این نیاز صادق با نیازهای صادق دیگر فرق دارد، مثلاً غذا است یا دارو، وقتی دارو میخوری می خواهی موانع رشدت را برطرف کنی، وقتی غذا می خوری داری عامل رشدت را فراهم می کنی و رشد می کنی، ایندو فرق دارد و باید تفکیک کرد. گاهی دلبستگی، داری و گاهی وابستگی، وابستگی ها دو جور است، صادق و کاذب. وابستگی به غذا صادق و مواد مخدر کاذب است. کاذبها دو جور است گاهی شما به سمتش رفتی و گاهی او شما را به سمت خودش می کشد. گاهی مشکل از شماست و شما بیماری و کمبودی داری که به سمتش رفتی و خواستی کمبودت را با

آن برطرف کنی، کمبودت، کمبود کاذب بوده و نباید میگذشتی این کمبود کاذب ایجاد شود و می‌شد با چیزهای دیگر پر شود، نکردی و کوتاهی کردی یا کوتاهی شده و عقلت نمی‌رسیده و راه دیگر بلد نبودی این دیگر ارتباطی به موسیقی و مواد مخدر ندارد. کسی که در درونش کمبودهای بیش از حد و خارج از حد متعارف و نرمال دارد، این کمبودها را می‌خواهد در خارج جبران و تأمین کند، کمبود محبت و عواطف پدر و مادری، که دیگر دست او نبوده و تقصیری نداشته و می‌خواهد جایی جبران کند. می‌رود ارتباط با جنس مخالف پیدا می‌کند. معنایش این نیست که جنس مخالف جاذبه و کششی فوق متعارف دارد، بلکه او نیازی فوق متعارف دارد و او چسبندگی زیاد دارد نه آن طرف کشش و جاذبه دارد. فلذا این افراد وقتی وارد رابطه می‌شوند طرف مقابلشان را هم عاصی می‌کنند و صدمه و آسیب می‌زنند. چون حالت نیاز شدید دارند و یک لحظه نمی‌خواهند از طرف مقابل جدا شوند، فرض کنی هیچ خلاف و گناهی هم مرتکب نمی‌شوند. به جایی می‌رسند که دیگر همدیگر را رها نمی‌کنند و هر جایی می‌روند، می‌خواهند با هم باشند و برای هم شر می‌شوند، گاهی. گاهی به من مراجعه شده که گفته اند به من، مرا از شر فلانی نجات بده، جوری به من علاقه دارد که مرا دیگر ول نمی‌کند، ... پس گاهی مشکل از ماست و کمبودهایی در وجود ما ایجاد شده و می‌خواهی کمبودها را رفع کنی، چه راه حلال و چه غیر حلال، حلال‌ها هم مشکل ایجاد می‌کند، چه قدر از زندگی‌ها به خاطر رفیق بازی‌های مرد از بین رفته! راه چاره چیست؟ ما همه اینها را بلدیم، پس چرا مشکل حل نمی‌شود. جواب چاره این است که، ما غافل می‌شویم، همین. تا وقتی اینجا هستی و داری می‌شنوی و در ذهنت مرور می‌کنی و حواست جمع است یعنی تمام قوا و حواس شما متمرکز در خودت است، روی خودت متمرکزی، در خودت و با خودت هستی اما یک موقع از خودت غافل می‌شوی، یک قسمت از نیروهای شما می‌رود سراغ شکم، قسمتی سراغ شهوت و ... این غیر از این است که قوای بدنی تان می‌رود، حواستان کجاست. داری غذا می‌خوری ذائقه ات دارد از غذا خوردن لذت می‌برد، اما خودت در همان زمان کجایی؟ در غذا خوردن ما همه حواسمان متمرکز در خوردن است، نه فقط دهان و شکم و دستمان فعال است، بلکه به همه وجود می‌خوریم، این غلط است. هر کدام از اعضا و جوارح و حواسی که مربوط به خوردن است فعال و درگیر باش و لذت ببرد درست است مثل دهان و شکم و مزه چشیده و لذت بردن، که مربوط به بدن است، اما خودت چرا گمی؟ چرا تمام حقایقی را که راجع به خودت و جدایی خودت از مرکب می‌دانستی، یادت رفت موقع خوردن؟ موقع خوابیدن چرا فراموش کردی؟ از کجا معلوم می‌شود؟ چون خوابهایی می‌بینی که همه اش حکایت از وجود جهنم دارد، کابوس می‌بینی و در خواب جهنم دارد، به جای اینکه مرکبت بخوابد، خودت هم خوابیدی، خواب غفلت شد. خوابهای ما خواب غفلت است و گم شدن و در خواب اولیاء خدا رویایی صادقه است. ما وقتی از خواب بیدار می‌شویم باید دوباره از اول شروع کنیم. حالا باید اینقدر در بیداری هوشیار باشیم تا کم‌کم در خواب هم سرایت کند. اگر مصیبتی بخواهد بر ما بیاید ما کم‌کم آماده شده باشیم تا اینکه یک مصیبت دفعه‌تاً بیاید و شما غافلگیر شوید، چه قدر فرق دارد؟ اگر بدانی که قرار است در خیابان تصادفی بکنی و دستت بشکند، از قبل تدارک می‌بینی و خودت را آماده کردی و فکر کردی که حالا دست خودم که نیست، دست مرکبم است، شکست که شکست، مهم نیست، دنیاست، به جایی بر نمی‌خورد و ... به محض اینکه اتفاق افتاد، خیلی راحت و به هم نمی‌ریزی و دست و پایت را گم نمی‌کنی. اما اگر از قبل خودت را آماده نکرده باشی، یکدفعه‌ای تصادفی شود. خیلی از مصیبت‌های ما، مصیبت‌های خیالی است. تصادفی کردی هنوز نمی‌دانی چه شده، از ترس اینکه نکند چیزی شده باشد، آن ترس شما را از پای در می‌آورد. ما تصادفی کردیم، سرعت ماشین زیاد بود و ماشین از جاده خارج شد و ماشین معلق زد، ماشین روی سقف همین جوری کشیده می‌شد روی زمین. آنهایی که از بیرون دیده بودند گفتند از استهلاک آن آتش گرفته بوده و بعد که به خودمان آمدیم دیدیم که ماشین روی چهار چرخ کنار جاده وایستاده و از شیشه عقب که شکسته بود من آمدم بیرون و همدیگر را نگاه کردیم و فکر کردیم که مردیم و گرمیم و الان حالیمون نیست. به همدیگر گفتیم که ببینید سالمیم، همدیگر را خوب ورنداز کردیم و دیدیم که سالمیم و خبری نیست و چیزی نشده. خیر سرمون داشتیم می‌رفتیم جبهه! اگر آمادگی داشته باشیم، این مهم‌ترین حادثه‌ای بود که برای یک انسان ممکن است پیش بیاید که تا مرگ می‌رود، اگر از قبل آمادگی داشته باشد تا اینکه آمادگی نداشته باشد، از نظر درونی یا باطنی خیلی فرق می‌کند که چه شود درونت. مصیبت‌های دنیا هم همین‌هاست دیگر، مریضی، فقر و ... باید خودمان را آماده کنیم برای شدائد و گرفتاریها. کسانی که دائم در شدائد غرق هستند وقتی سختی جدید می‌آید مثل کسانی که تازه می‌رفتند جبهه او این دفعه‌هایی که خمپاره می‌زد، نگران و دلهره و ... داشتند، اما آنهایی که مدتها در جبهه بودند، دائم خمپاره و بمب و ... اصلاً اهمیت نمی‌دادند و کارهایشان را ادامه می‌دادند، با محاسباتش اگر قرار بود دراز بکشد، می‌کشید. اما آن یکی هر صدای سوتی که می‌آمد، از ترس و نگرانی می‌خوابید روی زمین و سوتی می‌داد. در روایت آمده، زیرک‌ترین مردم کسی است که بیشتر از همه به یاد مرگ باشد، چرا؟ چون همیشه راحت است، هیچ وقت غم و غصه ندارد، چرا؟ چون به یاد مرگ است، متأسفانه به یاد مرگ بودن را معنا نمی‌کنند، می‌گویند به یاد مرگ باشی یعنی دائم بترسی و نگرانی و دلشوره!! این که شد جهنم!! کجایش زیرک است؟! احمق‌ترین انسانهاست و بیمار روانی است! در روایت است که حداقل در طول شبانه روز ۲۰ مرتبه به یاد مرگ باشد، یعنی تا آخر خط را می‌رود، می‌گویند بالاتر از سیاهی رنگی نیست، شما همی بترسی که نکند دست، پا، چشم و گوش و ... را از دست بدهم، مرگ آخر خط است که یکدفعه هر چه داری را از دست بدهی،

کسی که یاد مرگ هست خودش را برای همه چیز آماده کرده و تا آخر خط رفته و برای از دست دادن همه نعمتهای دنیا آماده است. این دیگر خیلی شجاع می شود و از هیچ چیز نمی ترسد. کسانی که با تهدید دیگران تهدید می شوند یا با تطمیع دیگران تطمیع می شوند و مثلاً خواسته آنها را عمل می کنند که نکنند نعمتی را از دست بدهند یا نعمتی را به دست بیاورند، چه خیانتهایی می کنند در این راه! ببینید این مسأله چه قدر مهم است. مثلاً در ازای فلان مبلغ و فلان امکانات، این خلافها و خیانتها و جنایتها را بکن، نوع مردم می بینیم که اینکار را می کنند و فقط منتظر پیشنهاد هستند!! غالب خیانتها و جنایتها همین جوری است. این ریشه در همین معنا دارد که اینها به یاد مرگ نشینند، یعنی حساب خودش را از بدنش جدا نکرده که اینها که من نیستم، لذت و کمال و رشد من که در اینها نیست، در خوردن و خوابیدن و شهوت و ... نیست. یا اینکه جدا کرده اما غافل است و توجه نکرده، تکرار نکرده. ۲۰ مرتبه در روز یاد مرگ باشد. یعنی حساب خودش را از مرکبش جدا کند و بگوید من اینها نیستم ها، حواست باشد، یادت نرودها، الان فلان نعمت را داری، اگر نداشتی هم چیزی نمی شود. هی تلقین و تکرار می کند. اینجا است که می رسیم به مرحله تلقین به نفس و تکرار. هی به خودت بگو مباحث خودشناسی را تکرار کن. نگو که فهمیدیم دیگر. فهمیدن کافی نیست، لازمه راه است اما تکرار آن است که مشکل را برطرف می کند. فهمیدن یعنی داشتن یک چراغ روشن که راه را نشان می دهد، نورافکن، علم، عقل دارد و راه را پیدا کردی. حالا باید در این مسیر و راه حرکت کنی. در مواقع و مواضع امتحانات الهی حواست را جمع کن. امتحانات کجاست؟ وقتی که نعمتی ازت گرفته می شود، حالا وقت خودشناسی است، هر مباحث را تکرار و مرور و یادآوری کن، نعمتی ازت گرفته شد یا به تو داده شد. بگو دنیایت ارزشی ندارد، تو خودت ارزش داری. خانم ها در خیابان دائم در معرض امتحانند، دائم به خودشان یادآوری کنند، که یادت باشد من این نیستم ها، این مرکب من است، این قیافه، هر چیز که زیباست، برای مرکب و بعد حیوانی مردها هم خیلی جذاب است و جاذبه دارد، یعنی این رابطه زیبایی و جذابیت، یک رابطه حیوانی است و بین حیوانات هم اینها هست و من نیستم و همه وقت و شخصیتیم نباید وصل به این ظاهر، مو، اندام و ... شود. اینجا است که می گوئیم کسی از امتحان الهی سربلند بیرون می آید یا نه. همین طور در زندگی تان نگاه کنید که نعمتی داده می شود یا گرفته می شود، ببینید چه قدر حواس جمع و توجه و تذکر دارید، باید از قبل خودتان را آماده کنید، قبل از این موقعیتها، گاهی شدید است مصیبت، گاهی نعمت بزرگی است که داده می شود، هر کسی توان و ظرفیت این نعمت را ندارد. برخی از خوشحالی سخته می کنند. تحمل اینکه این نعمت بزرگ بهش برسد را ندارد و باید از قبل خودمان را آماده کنیم که متوقف بر این است که غفلتها را کنار بزنیم، برای اینکار باید مرتب تکرار کنیم، باید مرتب تذکر بدهیم به خودمان چند دوره خودشناسی کافی نیست، باید خودت شوی شکل خودشناسی، خودت را که پیدا کردی در هیچ حالی خودت را گم نمی کنی و حواست به خودت هست، حتی خواب، شذائت و مشکلات و نعمتها. هیچ وقت هم غصه نمی خوری، غصه ها برای این است که گم کردیم، اگر گم نکنیم، غصه هم نداریم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين